

نقد و بررسی

کتاب فرزانه

نقد و بررسی کتاب فرزانه، برای معرفی کتابهای برجسته ایرانی و خارجی و درج مقالات فرهنگی - اجتماعی مناسب، به صورت ویژه نامه بخارا منتشر می شود و اداره امور تحریری آن بر عهده هیئت تحریریه برگزیده شده از سوی مؤسسه نشر و پژوهش فرزانه روز است.



سهرودی شمالی، کوچه شهرتاش، پلاک ۷۳، تهران ۱۵۵۹۷
تلفن: ۸۷۶۸۵۲۲ فاکس: ۸۷۶۶۳۲۵
صندوق پستی: ۱۹۶۱۵-۵۷۶
E-mail: farzan@www.dci.co.ir
نشانی ما در اینترنت:
<http://www.apadana.com/farzan>

نقد و بررسی

کتاب فرزانه

تحت نظر هیئت تحریریه

با همکاری: هرمز همایون پور

مدیر اجرایی و فنی: علی دهباشی

این ویژه‌نامه، به صورت متناوب، به پیوست نشریه بخارا منتشر می‌شود.

فهرست مطالب

- ۱- کتاب و نویسندگی / شوپنهاور / کامران فانی
- ۲- در ستایش ماکسیم گورکی / رومن رولان / پانته‌آ مهاجر کنگرلو
- ۳- نامه‌های یک شاعر رانده شده / دکتر هرمز همایون پور
- ۴- باید این کتاب را بایکوت کرد / مسعود بهنود
- ۵- برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار / مینا دهباشی
- ۶- نامه سرگشاده و لثربه روسو / مینو مشیری
- ۷- بورخس، اسطوره ادبی / جیمز وودل / پری آرموند
- ۸- تجلیل از امانوئل بوو / شارلوت گریگوریان
- ۹- درباره کتاب سیمای تازیخ و فرهنگ قزوین
- ۱۰- درباره سفری به عالم تعلیمات دراویش

نویسندگان را می‌تون به شهابها، سیارات و ستارگان ثابت ماننده دانست. گروه نخست تنها تأثیری زودگذر پدید می‌آورند؛ خیره می‌شوید و فریاد می‌زنید: نگاهش کنید! و آنگاه برای همیشه ناپدید می‌شوند. دومین گروه، ستارگان سیاره، بسی بیشتر می‌زیند و چون به ما نزدیکترند، درخششی خیره کننده‌تر از ستارگان ثابت دارند و از اینرو نادانان این دو را با هم به اشتباه می‌گیرند. اما آنها نیز بزودی جای خود را وامی‌نهند؛ بعلاوه درخشش آنها از نوری اکتسابی است و حوزه تأثیرشان نیز محدود به همسفرانشان (معاصرانشان) است. تنها گروه سوم تغییر ناپذیرند. در آسمان استوار ایستاده‌اند و با نور خود می‌درخشند و تمام قرون را به تساوی تحت سیطره خود می‌گیرند. منظرشان با تغییر دیدگاه ما عوض نمی‌شود، چه آنان را اختلاف منظری نیست. برخلاف دیگر گروهها، آنان به یک منظومه (ملت) خاص تعلق ندارند، تعلق آنها به کل جهانست. و این دقیقاً به علت بلندجایی آنهاست که نورشان سالها زمان می‌خواهد تا به چشم ساکنان زمین برسد.

در نهایت دو دسته نویسنده وجود دارد: نویسندگانی که چون حرفی برای گفتن دارند می‌نویسند و نویسندگانی که صرفاً به خاطر نوشتن می‌نویسند. نخستین دسته افکار و تجربیاتی دارند که به گمانشان شایسته ابلاغ به دیگرانست، و دومین دسته نیازمندان پول‌اند و به همین

خاطر می‌نویسند: به خاطر پول و فقط به غرض نوشتن می‌اندیشند. اینان را از روی این حقیقت می‌توان شناخت که افکاری به هم می‌بافند و تا حد ممکن به تطویل می‌گیرند. این افکار نیمه حقیقی، مبهم، تحمیلی، و تردیدآمیز است. این نویسندگان عموماً فضای تاریک روشن را ترجیح می‌دهند تا آنچه که نیستند بنمایند. از این روست که نوشته‌هایشان فاقد قاطعیت و صراحت است. بزودی درمی‌یابید که غرض آنها جز سیاه کردن کاغذ نیست: و چون این حقیقت را دریافتید کتابشان را به یکسو می‌افکنید، چه زمان بسی گرانبهاست.

...حق الزحمه و حق التالیف در بطن خود تباهی ادبیات را نهفته دارد. تنها آن نوشته‌هایی با ارزش است که نویسنده‌اش به خاطر آنکه حرفی برای گفتن داشته آن را نوشته است. پول گویی طوق لعنت است، هر نویسنده به مجرد آن که برای پول بنویسد نوشته‌هایش بد می‌شود. برجسته‌ترین آثار نامی‌ترین افراد در زمانی به وجود آمده که آنها به خاطر هیچ یا پولی اندک آن را نوشته‌اند. در اینجا است که این ضرب‌المثل اسپانیولی مصداق پیدا می‌کند: «شرف و پول در یک کیسه جمع نمی‌شود».

وجود انبوه کثیری از نویسندگان بد صرفاً به خاطر این هوس ابلهانه مردم است که جز نوشته‌های تازه چیزی نمی‌خوانند. این نویسندگان همان روزنامه‌نگاران (ژورنالیستها) هستند. چه نام بامسمایی! در انگلیسی ژورنالیست یعنی کارگر روزمزد.

۳

می‌توان گفت نویسندگان کلاً بر سه گروهند: نخست آن گروهی که بی‌اندیشه می‌نویسند و نوشته‌هایشان از روی خاطرات، یادبودها و یا مستقیماً از روی کتابهای دیگران است. تعداد این گروه بیشمار است.

دوم آنان که حین نوشتن می‌اندیشند. می‌اندیشند تا بنویسند. و اینان نیز کم و بیش فراوانند. سومین گروه آنانند که قبل از نوشتن به دقت اندیشیده‌اند و صرفاً بدین خاطر می‌نویسند که اندیشه‌هایی با خود دارند و اینان بسی اندکند.

حتی میان آن گروه قلبی که قبل از نوشتن به دقت می‌اندیشند، بسیار اندکند آنان که در باب نفس موضوع اندیشه می‌کنند؛ بقیه صرفاً درباره کتابها می‌اندیشند و این که دیگران در باب آن موضوع چه گفته‌اند. آنها برای اندیشیدن نیازمند افکار دیگران هستند تا اندیشه‌شان را سخت تهییج کند و برانگیزاند. این افکار همان موضوع مورد نظر آنهاست و بدین تفصیل همواره تحت نفوذ دیگران می‌مانند و هرگز به اصالت واقعی دست نمی‌یابند. برعکس برای گروه دیگر انگیزه اندیشیدن همان نفس موضوع است و بدین نحو اندیشه‌هایشان نیز یکسره وقف آن می‌شود. در میان همین گروه است که باید نویسندگان جاودانی را جست.



تنها اثر آن نویسنده‌ای ارزش خواندن دارد که آنچه می‌نویسد یکسره از ذهنش برخاسته باشد.

کتاب چیزی جز بازسازی اندیشه‌های نویسنده‌اش نیست. ارزش این اندیشه‌ها یا در ماده آنست، یعنی آنچه که نویسنده درباره‌اش اندیشیده است؛ یا در صورت آن، یعنی شیوه‌ای که بدان شیوه ماده مورد نظر شکل می‌گیرد، یا آنچه که نویسنده اندیشیده است.

برچه what upon اندیشیدن گونه‌های مختلف دارد و تمام مواد تجربی، یعنی تمام حقایق تاریخی و طبیعی را در بر می‌گیرد. کیفیت ویژه این چنین اندیشیدگی منوط به برون ذات object است و ارزش کتاب ربطی به نویسنده‌اش ندارد.

از سوی دیگر چه اندیشیدن کیفیت ویژه‌اش را در ذهن یادرون ذات subject باز می‌یابد. موضوع مورد نظر چه بسا برای تمام انسانها آشنا باشد، اما شکل و صورت تازه‌ای که آن موضوع می‌گیرد و در قالب آن درک می‌شود و به عبارت دیگر چه‌ی اندیشه ارزش اثر را تعیین می‌کند، و این البته منوط به ذهن نویسنده است. پس هرگاه چنین کتابی تحسین‌انگیز و منحصر به فرد بنماید، نویسنده‌اش نیز مآلاً ارزشمند است. در این حال هر قدر مایه کار نویسنده ارزشمند، آشناتر و مأنوس‌تر باشد، مهارت و هنرش نمایان‌تر خواهد بود. و این همان نکته‌ایست که در سه تراژدی نویس بزرگ یونان که هر سه یک ماده را به کار گرفتند بدان برمی‌خوریم. پس هرگاه اثری شهره شد، نخست باید دریابیم که این شهرت به خاطر ماده آنست یا به خاطر صورت آن.

عامة مردم به ماده اثر بیش از صورت آن ارج می نهند. این گرایش را به مسخره ترین نحوش در مورد آثار شاعرانه باز می یابیم که در آن با جدیت تام می کوشند تا حوادث واقعی و زندگی شخصی را که در ایجاد اثری مؤثر بوده باز شناسند و در واقع به اینگونه مسائل خارجی بیش از نفس اثر علاقه نشان می دهند. از اینجاست که به جای آن که آثار گوته را بخوانند درباره اش می خوانند و افسانه های فاوست را پیش از خود کتاب فاوست مورد مطالعه دقیق قرار می دهند. بورگر^۱ می گوید: «محققان برای آنکه بدانند لنوره که بود چه پژوهشهای فاضلانه ای که نخواهند کرد.» و اینک به خوبی می بینیم که چنین پژوهشهایی را درباره گوته نیز کرده اند. ترجیح ماده به صورت درست بدان می ماند که ما صورت نقاشیهای یک گلدان زیبای اتروسکی را فراموش کنیم و در عوض به تجزیه شیمیایی رنگها و گل این گلدان بپردازیم.

۵

زندگی واقعی یک اندیشه چون به مرحله بیان رسید پایان می پذیرد: بدل به سنگ می شود و می میرد ولی به فناپذیری دست می یابد، چون گیاهان و حیوانات سنگواره مقابل تاریخ. چون اندیشه ما کلامی برای بیانش یافت دیگر صمیمی و جدی نخواهد بود. چون برای دیگران وجود یافت در درون ما می میرد؛ چون کودکی که از رحم مادر بیرون می آید و زندگی خاص خویش را دنبال می کند.

۶

نشریات ادبی باید در مقابل سیل بنیان کن کتابهای بد و بیفایده که مردم به دست سرسری نویسان بی رویه زمانه ما نوشته می شود، سدی استوار باشند. قضاوت آنها باید فسادناپذیر، خردمندانه و تند باشد. باید بدون رحم و شفقت خزعبلات چهل تکه ای را که گروهی ناشی به هم بافته اند و تمامی آن صفحاتی را که مغزهای تهی برای پر کردن جیبهای خالی شان سیاه کرده اند، و خلاصه نه دهم تمام کتابها را به دور افکنند و همانطور که وظیفه شان حکم می کند در مقابل ابتذال و شیادی بایستند. ولی آنها در عوض به رواج ابتذال یاری می دهند. تساهل و سهل انگاری پست و فرومایه شان آنها را شریک نویسنده و ناشر می کند و وقت و پول مردمان را به یغما می برد. نویسندگان این نشریات قاعده استادان و ادیبانی هستند با حقوق اندک و دستمزد ناچیز و نیازمند پول: از اینرو چون هدفشان یکی است، ذوق و علاقه شان نیز یکی می شود. پشت به پشت هم می دهند و در مدح هم سخن می رانند: منشأ تمام نقدهای مدیحه آمیز کتابهای

۱ - گوتفرد بورگر Burger (۱۷۹۴ - ۱۷۴۷) شاعر بزرگ آلمانی. منظومه لنوره Lenore او یکی از شاهکارهای شعر آلمان است.

بد که سرتاسر نشریات ادبی زمانه ما را پر کرده است جز این نیست. و این هم شعارشان: زندگی کن و بگذار زندگی کنند!

گمنام و مستعار بودن نام نویسنده، که نقاب تمام شیادیهای ادبی است، باید از میان برخیزد. بهانه گمنام بودن نام نویسنده در نشریات ادبی نخست به خاطر حمایت مستقدان شریف در مقابل خشم نویسندگان و ناشران بود. ولی در مقابل یک چنین موردی صدمورد مشابه می توان یافت که گمنام بودن صرفاً به خاطر عدم مسئولیت کامل نقدگونه نویسانی است که از دفاع آنچه که نوشته اند عاجزند و نیز برای پنهان داشتن آن فصحیح پست و خود فروشانه است که با گرفتن انعام از ناشر، فلان کتاب را به مردم توصیه کنند. مستعار بودن نام، اغلب ناشیگری، ناچیزی و گمنامی نقدگونه نویس را در خود فرو می پوشد. اینان چون نقاب گمنامی به چهره زدند، دیگر از هیچ بی شرمی دست باز نمی کشند و از هیچ گونه شیادی ادبی ابا ندارند.

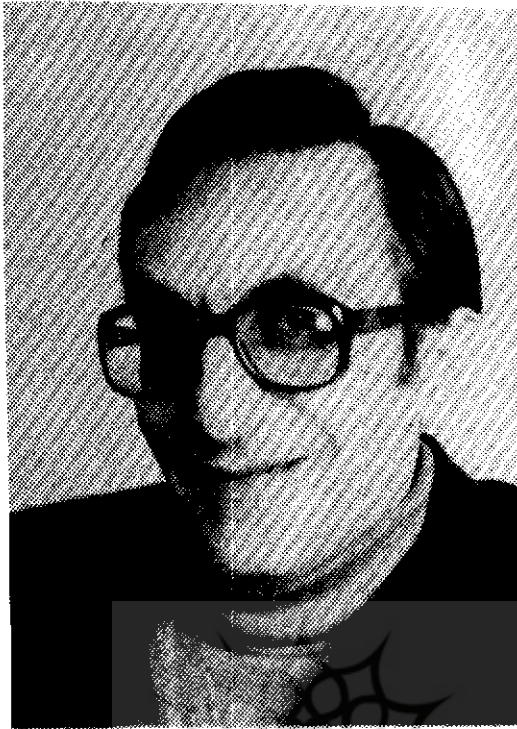
روسو در مقدمه کتاب هلوئیز جدیدش نوشته: «هر انسان شریفی باید زیر آنچه را که نوشته امضاء کند.»

۷

سبک، قیافه شناسی ذهن است و کمتر از قیافه ظاهر فریب آمیز می نماید. تقلید سبک دیگری نقاب به چهره زدن است و این نقاب هر قدر زیبا باشد بی جانی اش آن را به زودی بی لطف و ملال آور و تحمل ناپذیر می کند، تا بدانجا که زشت ترین چهره زنده را بر آن ترجیح می دهیم. سبک متکلفانه را می توان به چهره عبوس مانده دانست.

۸

برای آنکه موقتاً به ارزش یک نویسنده دست یابیم لازم نیست بدانیم چه و برچه می اندیشد، زیرا این نیاز بدان دارد که تمامی آثار او را بخوانیم. کافی است که در وهله نخست بدانیم چگونه می اندیشد. چگونگی اندیشیدن و نیز ماهیت ذاتی و کیفیت فائق آن را می توان دقیقاً از سبک نویسنده دریافت؛ چه سبک ماهیت صوری اندیشه انسان را باز می نماید و صرف نظر از این که چه یا برچه اندیشه می کنیم، همواره یکسان می ماند. سبک گویی خمیری است که اشکال خود را، هر قدر با هم متفاوت، بدان قالب می ریزیم. یکبار کسی از اولن شپیگل^۱ پرسید که تا شهر بعدی چقدر فاصله است و او جوابی به ظاهر بی معنی داد: «راه برو!» البته منظورش این بود که بداند با چه سرعتی راه می رود (و آنگاه جوابش را باز گوید). من نیز چون او عمل می کنم و چند صفحه از یک نویسنده را می خوانم تا کم و بیش دریابم که تا چه حد از او فایده توانم برد.



کامران فانی

خشکی و ملال نوشته‌های مردم عادی و مبتذل نتیجه این حقیقت است که آنها نیمه هشیارانه سخن می‌گویند و دقیقاً معانی کلماتی را که به کار می‌برند نمی‌دانند. آنچه آموخته‌اند صرفاً کلمات و عباراتی است که از پیش کامل و پرداخته شده است؛ از اینرو آنها عبارات قالبی را کنار هم قرار می‌دهند نه کلمات منفرد را. منشأ عدم صراحت افکار اغلب نویسندگان که خصیصه ذاتی نوشته‌هایشان است از همین جاست؛ چه آنها فاقد آن خصیصه‌ای هستند که به افکار تمایز و صراحت می‌بخشد و اندیشه فردی را ممکن می‌سازد و تشخص می‌بخشد. در عوض هر جا که بنگریم ملغمه‌ای از کلمات مبهم و دو پهلو، عبارات روزمره، توصیفات پیش پا افتاده و اصطلاحات قالبی و مرسوم زمانه را باز می‌یابیم. تولید بیشمار این اصطلاحات بی‌شبهت به چاپ با حروف کهنه و فرسوده نیست.

در باب ملال‌انگیزی نوشته‌هایی که ذکرشان رفت، باید این نکته کلی را نیز افزود که ملال بر دو قسم است: ملال ذهنی و عینی. ملال عینی از نارسایی برمی‌خیزد، بدین معنا که نویسنده از هیچ فکر یا اطلاع روشنی که بتوان آن را انتقال داد برخوردار نیست. آن که به روشنی می‌اندیشد به سهولت هم فکرش را منتقل می‌کند و در تمامی اثرش مفاهیم صریح و روشن و متمایز به چشم می‌خورد؛ نه به اطناب می‌گراید و نه به ابهام، و نوشته‌اش نیز مآلاً ملال‌انگیز نخواهد بود.

حتی اگر فکرش ناصواب باشد باکی نیست، چه به هر تقدیر سنجیدگی و صراحت دارد و دست کم از نظر صوری صحیح می‌نماید و در آنچه که نوشته است کم و بیش ارزشی ملحوظ است. البته ملال عینی به هر صورتش بی‌ارزش است. ولی ملال ذهنی فرق می‌کند و حالتی نسبی دارد. علت آن فقدان علاقه خواننده به موضوع مورد بحث است و از محدودیت‌های ذهن خواننده حکایت می‌کند. چه بسا تحسین‌انگیزترین اثر در یک خواننده ملال ذهنی پدید آورد و بی‌ارزشترین کار در خواننده دیگر که بدان موضوع یا نویسنده‌اش علاقه خاصی دارد لذتی ذهنی به بار آورد.

□

نویسنده متکلف به مردی می‌ماند که می‌خواهد آنچنان لباس بپوشد تا با توده مردم مشتبه نشود و این خطری است که هیچ انسان متشخصی، هر قدر بد لباس هم باشد، بر خود هموار نخواهد کرد. همان گونه که افراط در آراستن لباس مرد عامی را لو می‌دهد، سبک متکلفانه نیز ذهن مبتذل معمولی را برملا می‌کند.

مع‌هذا، این که بخواهید درست به همانگونه که سخن می‌رانید، بنویسید نیز قصدی گمراه کننده است. هر سبک نوشتنی باید در خود صبغه‌ای از هنر جواهرنشانی پنهان داشته باشد؛ این هنر در واقع نیای تمام سبک‌هاست. از سوی دیگر عکس این شیوه نیز مورد ایراد است، یعنی اینکه بگوئیم درست به همانگونه که می‌نویسیم سخن برانیم و این شیوه هم فضل‌فروشانه است و هم تفهیم آن مشکل.

ابهام و تیره‌بینی در بیان همواره نشانه بسیار بدی است: چه نودونه درصد آن از ابهام اندیشه مایه می‌گیرد که خود نتیجه ناهماهنگی و تشتت فکر است و نادرستی آن را باز می‌نماید. هرگاه اندیشه‌ای واقعی در ذهن پدید آید بلافاصله به دنبال روشنی و صراحت می‌گردد و به زودی آن را باز می‌یابد؛ هر فکر روشن دیری نمی‌گذرد که بیان مناسبش را پیدا می‌کند. اندیشه‌هایی که یک انسان از عهده‌اش برمی‌آید همواره خود را در کلماتی صریح، مفهوم و بی‌ابهام بیان می‌کند. آنان که گفتارهای مشکل، مبهم و پیچیده و بفرنج را به دنبال هم می‌آورند به واقع نمی‌دانند چه می‌خواهند بگویند: خود آنان نیز جز آگاهی مبهمی از آن ندارند و شاید هم می‌خواهند این واقعیت را که حرفی برای گفتن ندارند از خود و دیگران پنهان کنند.

حقیقت زیباترین برهنگان است و هر قدر بیان آن ساده‌تر باشد تأثیرش ژرفتر خواهد بود. فی‌المثل کدام بیان در باب باطل بودن زندگی انسان از این سخن بزرگ ایوب والانتر است؟ «انسان که از زن زاییده می‌شود، قلیل‌الایام و پر از زحمات است. مثل گل می‌روید و بریده می‌شود و مثل سایه می‌گریزد و نمی‌ماند.» و درست به همین خاطر است که اشعار ساده و

طبیعی گوته بی‌گفتگو از اشعار مشحون از صنایع شیللر برتر است. و رمز تأثیر عظیم بسیاری از ترانه‌های عامیانه نیز در همین نکته نهفته است. هر چیز سطحی زبان‌آور است.

□

بیش از نه دهم تمام مردان و زنان باسواد جز روزنامه چیزی نمی‌خوانند و مآلاً طرز املا و دست‌ورزیان و سبکشان را یکسره از روزنامه‌ها می‌گیرند و حتی تا آنجا پیش می‌روند که در کمال سادگی قتل عام زبان را در این نشریات، ایجاز بیان، روانی دلپذیر و نوآوری نبوغ‌آمیز می‌خوانند. در واقع دست اندرکاران حرفه‌های غیرعلمی کلاً روزنامه را منبعی موقوت می‌دانند، تنها به این دلیل که نوشته‌ها در آن چاپ شده است.

به همین خاطر دولت باید با جدیت تمام بکوشد که روزنامه‌ها یکسره از اغلاط زبانی مبرا باشند. باید مصححی بگمارد که در عوض دریافت حقوق ماهیانه، برای یافتن هر غلط املائی و انشایی و هر کلمه‌ای که نادرست به کار رفته یک سکه طلا و برای یافتن هر موردی که سبک و دستور زبان به تمامی مورد تمسخر بیشترمانه قرار گرفته سه سکه طلا و در صورت یافتن تکرار آن دو برابر آن را دریافت کند. این مبلغ باید از مرتکبین این خیانت بازستانده شود. مگر زبان بازیچه دست است و مگر ارزش آن را ندارد که حتی به قدر یک مزبله مورد حمایت قانون قرار گیرد؟ - بی‌فروندگان بدبخت! راستی اگر به هر میرزا بنویس و روزنامه‌نویسی اجازه دهند هر چه هوس و بلاهتش حکم می‌کند بنویسد، چه بر سر زبان خواهد آمد؟

۳۸۸

۹

یکی از خطاهای سبک که همراه با افول ادبیات و فراموش شدن زبانهای باستانی بیش از پیش معمول شده و بویژه در آلمان تداول یافته، ذهنیت نوشته‌هاست. بدین تفصیل که نویسنده وقتی آنچه را نوشته خود نیز فهمید راضی می‌شود و خواننده هم مختار است هر چه می‌خواهد از آن دریابد. نویسنده که خود به این مشکل بی‌توجه است، آنچنان می‌نویسد که گویی حدیث نفس می‌کند، حال آن که آنچه رخ می‌دهد باید به واقع حالت گفتگو dialogue داشته باشد، آن هم گفتگویی سخت روشن و صریح، چه در این حال سؤالات مخاطب خود را نمی‌شنویم.

از این‌روست که سبک باید عینی باشد نه ذهنی. سبک عینی سبکی است که در آن ترتیب کلمات آنچنانست که خواننده با خواندن آن درست به همانگونه می‌اندیشد که نویسنده اندیشیده است و این در صورتی ممکن است که نویسنده همواره به یاد داشته باشد که اندیشه‌هایش باید از قانون جاذبه تبعیت کنند و از ذهن او به کاغذ جریان یابند نه از کاغذ به ذهن او. هرگاه به این نکته دست یابیم کلمات به شیوه‌ای کاملاً عینی، درست چون تابلوی کامل رنگ و روغن، عمل می‌کنند. حال آن که سبک ذهنی تأثیرش بیش از تأثیر یک رشته لکه بر دیوار نیست و تنها آن که

تصادفاً قوهٔ تصورش از این لکه‌ها پروبالی گرفته است می‌تواند در آنها شکل و تصویری بیابد - برای دیگران آنها فقط لکه‌اند. این تمایز در کل شیوهٔ انتقال صادق است ولی حتی در یک جمله یا بند خاص نیز می‌توان آن را دریافت. مثلاً اخیراً در کتابی تازه خواندم: «من این را ننوشته‌ام تا بر تعداد کتابهای موجود بیفزایم.» این جمله در واقع عکس مراد نویسنده را بیان می‌کند و به علاوه معنی هم ندارد.

۱۰

آن که سبکسرانه می‌نویسد بیش از همه خود بر این نکته معترف است که ارزش واقعی برای افکارش قائل نیست. چه آن سوری که به ما صبری استوار که لازمهٔ کشف روشن‌ترین، مؤثرترین و پر جاذبه‌ترین شکل بیان اندیشه‌هایمان است الهام می‌کند، صرفاً زائیدهٔ اعتقادی است که به وزن و درستی اندیشه‌مان داریم. به همین خاطر است که جعبه‌های طلایی و نقره‌ای را تنها برای حفظ اشیاء مقدس و یا آثار با ارزش هنری به کار می‌بریم.

۱۱

کمتر کسی چنان می‌نویسد که معماری بنایی می‌سازد؛ معمار نقشهٔ کار را می‌کشد و کوچکترین جزئیات را به دقت در مد نظر می‌گیرد. اغلب نویسندگان آنچه‌ان می‌نویسند که گویی دومینو بازی می‌کنند. جملات آنها چون قطعات دو مینو به هم وصل می‌شود: تک‌تک، برخی تصادفی و برخی ارادی.

۱۲

اصل حکمفرما در هنر نگارش چنانست که هر انسانی در یک زمان نمی‌تواند در بیش از یک موضوع به روشنی اندیشه کند؛ پس از او نباید خواست در یک زمان دو یا چند موضوع را مورد تفکر قرار دهد. ولی ما با باز کردن پرانتز و عبارات معترضه در داخل جمله و شکستن جمله برای گنجاندن آنها همین را از خواننده می‌خواهیم و این شیوه‌ایست که مآلاً گسیختگی بی‌جهت و غیر لازم به وجود می‌آورد. نویسندگان آلمانی در این زمینه بیش از همه خلاف می‌کنند. این که زبان آلمانی بیش از هر زبان زندهٔ دیگر مناسب این شیوه است، حقیقتی را بیان می‌کند ولی آن را موجه نمی‌سازد. نثر هیچ زبانی را چون زبان فرانسه به راحتی و روانی نمی‌توان خواند؛ چون زبانی است که این خطا اصولاً در آن راه ندارد. نویسندهٔ فرانسوی افکارش را به دنبال هم و در یک نظم منطقی و طبیعی بیان می‌کند و از اینرو خواننده نیز تمام توجهش را بی‌هیچ گسیختگی به تک‌تک آنها معطوف می‌دارد. ولی نویسندهٔ آلمانی آنها را یکبار و دوبار و سه بار در هم می‌پیچد و به هم می‌بافد و به جای آن که آنها را به دنبال هم بیان کند اصرار می‌ورزد که هر شش مطلب را یکجا بگوید.

هرودوت می‌گوید که خشیارشا با دیدن لشکر عظیم انبوهش به سختی گریست، چه اندیشید که تا صد سال دیگر هیچکدام آنها زنده نخواهند ماند. ما نیز با دیدن فهرست نسبتاً حجیم نشریات و این که تمام این کتابها تا ده سال هم زنده نخواهند بود چگونه نگریم؟

هنر نخواندن هنری است بس مهم و آن روی نیاوردن به کتابهایی است که در هر زمان اقبال عظیم عامه را به خود بر می‌انگیزد. وقتی رساله‌ای سیاسی و مذهبی یا داستان و شعری - سروصدای زیادی برانگیخت به یاد آورید آن که برای ابلهان می‌نویسد خواننده فراوان پیدا می‌کند.

نخستین شرط خواندن کتابهای خوب نخواندن کتابهای بد است: چه زندگی بس کوتاه است.

خرید کتاب وقتی واقعاً خوب است که بتوانیم فرصت خواندنش را هم بخریم. وقتی کتابی را می‌خریم به اشتباه تصور می‌کنیم که روح کتاب را هم مالک شده‌ایم.

آرزومندم که زمانی کسی تاریخ تراژیک ادبیات را بنویسد و نشان دهد ملت‌هایی که امروزه این چنین به نویسندگان و هنرمندان بزرگشان افتخار می‌کنند، در زمان حیاتشان با آنها چه رفتاری می‌کردند. در این تاریخ نویسنده کشمکش بی‌پایانی را که انسانهای نیک‌منش و درست‌کردار تمام قرون و تمام سرزمینها علیه بدمنشان و کج رفتاران متحمل شده‌اند، به روشنی باز خواهد نمود و شهادت روشنگران واقعی بشریت و استادان بزرگ هنر را وصف خواهد کرد و به ما نشان خواهد داد چگونه، از چند استثناء گذشته، تمامی آنها زندگی دردناکی را در فقر و بدبختی و گمنامی بدون یار و یاور گذرانده‌اند؛ حال آن که شهرت و ثروت و افتخار همواره نصیب بی‌مایگان شده است. سرنوشت آنها چونان سرنوشت عیسو است که به خاطر پدرش به شکار رفت و برادرش یعقوب بدو خیانت ورزید و از دست پدر برکت یافت. با این همه، عشق به ایمان و هدف هنرمند را زنده نگاه می‌دارد تا آنجا که تلاش سخت کوشانه این مربی بشریت به کمال می‌رسد و سرانجام تاج افتخار فناپذیر بر تارک او می‌نشیند و آن زمان فرا می‌رسد که:

سلاح سنگین چون لباس کودک بر او سبک می‌شود؛

رنج کوتاه است و شادی بی‌پایان!